جایگاه مطالعات جغرافیایی در آراء تفسیری علّامه طباطبائی(ره)

طاهره سادات طباطبایی امین*

استادیار دانشگاه علوم و معارف *قرآن* کریم واحد تهران

حسین افسر دیر**

دانشجوی دکترای علوم *قرآن* و حدیث دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۴)

چکیده

تفسیر المیزان اثر علّامه طباطبائی یکی از تفاسیر جامع شیعه در دوران معاصر می‌باشد. با توجّه به معاصر بودن این تفسیر، مسأله این است که آیا ایشان به علوم نوین از جمله علم جغرافیا در تفسیر آیات توجّه کرده‌اند یا خیر؟ از آنجا که خداوند در بسیاری از آیات قرآن از پدیده‌های طبیعی مثل زمین، آسمان، باد، باران، ابر و ... نام برده، فهم پاره‌ای از این آیات نیازمند دانستن علم جغرافیا می‌باشد. علّامه طباطبائی در موارد متعدّدی از این دانش ذیل برخی آیات برای روشن شدن معنای آیات کمک گرفته است و در تفسیر آیات بی‌شماری از قرآن کریم، از علم جغرافیا مدد جسته است. ایشان گاه در شاخهٔ جغرافیای طبیعی (مباحثی چون؛ قبله‌یابی، شب و روز، زمین‌شناسی و ...) و گاه در شاخهٔ جغرافیای تاریخی (ذوالقرنین، سرزمین مقدّس، ویژگی سرزمین قوم عاد، وضعیّت جغرافیایی غار اصحاب کهف) وارد این حوزهٔ علمی شده است.

واژگان کلیدی: *قرآن، جغرافیای طبیعی، جغرافیای تاریخی، تفسیر المیزان، علّامه طباطبائی.*

* **E-mail:** tabatabaei.amin@gmail.com (نویسندهٔ مسئول)

** **E-mail:** h.afsardyr@ut.ac.ir

مقدّمه

تفسیرنگاری مسیری طولانی و پرفراز و نشیب را پشت سر گذاشته است. پرسش‌های تفسیری در عهد رسالت اندک بود. تفسیر در دورهٔ معاصر وارد مرحلهٔ نوینی شده است و از حیث کمّیّت و کیفیت دستخوش تحوّل عظیم شده است. پرداختن به مباحث سیاسی، اجتماعی و علمی در تفسیر این دوره، امری نوظهور است که هیچ گاه با این شدّت و وسعت جلوه‌گر نشده است (ر.ک؛ نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۶ـ۱۵). *المیزان فی تفسیر القرآن* اثر علاّمه طباطبائی، مهم‌ترین تفسیر شیعی در دورهٔ معاصر است. تسلّط مؤلّف آن بر *قرآن*، فقه، اصول، فلسفه و حدیث، آن را از تفاسیر دیگر ممتاز ساخته است (ر.ک؛ همان: ۱۱۸). می‌توان گفت علاّمه طباطبائی مهم‌ترین روش‌ها و گرایش‌های تفسیری را در تفسیر خود جای داده است، امّا روش غالب این تفسیر، تفسیر *قرآن* به *قرآن* است (ر.ک؛ علوی مهر، ۱۳۸۴: ۳۷۲). جدا از روش بدیع این تفسیر، از نظر قوّت علمی، تحلیل و استدلال‌های معقول و منطبق با موازین علمی و تنوّع مطالب نیز در نوع خود بی‌نظیر است (ر.ک؛ ۳۶۹). علاّمه طباطبائی در مواردی که یافته‌های علم با ظاهر آیات *قرآن* هماهنگ باشد، از آنها در تبیین مراد و مفهوم آیه استفاده می‌کند (ر.ک؛ نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۹۸). تفسیر *المیزان* در فضایی که حوزه‌ها و مفسّران شیعی، متأثّر از روش برخی اهل سنّت به علم‌گرایی و عرفان‌زدگی روی آورده بودند، این تفسیر افق روشنی در این فضا باز نمود (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۱: ۳۰۷).

امروزه علم جغرافیا به عنوان تنها دانشی که به خصوصیّت‌های مکانی و رابطهٔ انسان با محیط زندگی وی می‌پردازد، به دلیل میان‌رشته‌ای بودنش مورد توجّه اهل تحقیق و پژوهشگران علوم مختلف قرار گرفته است. جغرافیا به دو رشتهٔ طبیعی و انسانی تقسیم شده است. ناگفته نماند که جغرافیای تاریخی خود به اعتباری شامل همهٔ شاخه‌های جغرافیا در گذشته می‌باشد (ر.ک؛ احمدیان، ۱۳۷۶: ۳۲۴). اگرچه موضوع و محتوای جغرافیای تاریخی (**Historical Geography**) قدمت پیدایش انسان را در سطح کرهٔ زمین دارد، ولی اصطلاح و عنوان آن نسبت به سایر عنوان‌های رشته‌های فعلی جغرافیا عنوانی تازه تلقّی شده است (ر.ک؛ همان: ۳۲۵). جغرافیای

تاریخی عبارت است از مطالعهٔ جغرافیای یک مکـان، سـرزمین یـا ناحیـه در دورهٔ خاصّـی از تـاریخ گذشته (ر.ک؛ Encyclopedia Britannica, 1961, Vol. 5: P: 61).

با توجّه به مطالب فوق، چند مسأله مطرح می‌شود:

۱ـ علاّمه طباطبائی دربارهٔ عوامل جغرافیایی قصص *قرآن* چه دیدگاهی دارد؟

۲ـ میزان استفادهٔ علاّمه طباطبائی از مطالب علم جغرافیا چه مقدار است؟

۳ـ آیا ایشان برای استفاده از مطالب علم جغرافیا، شرایطی نیز در نظر گرفته‌اند؟

در جستار حاضر به روش توصیفی ـ تحلیلی به بررسی این مسائل پرداخته می‌شود.

۱ـ رویکرد *قرآن* به عوامل جغرافیایی قصص از منظر دانشمندان

برخی پژوهشگران بر این باورند از آنجا که ذکر ویژگی‌های مکانی در قصـص، نقـش مـؤثّری در هدایت ندارد، لذا مورد توجّه *قرآن* نبوده است. در مقابل، برخی نیز عوامل جغرافیایی را حایز اهمیّت یافته، با ارایهٔ شواهد، آن را مورد توجّه خاصّ *قرآن* می‌دانند. اینجا به اختصار این دو دیدگاه بررسـی و نقد می‌شود.

۱ـ۱) عدم توجّه *قرآن* به عنصر مکان و عوامل جغرافیایی در قصص

خلف‌الله معتقد است که بیهوده بودن ذکر عوامل جغرافیایی در داستان و بی‌تأثیر بـودن آنهـا در هدایت و تربیت مخاطبان، باعث شده که *قرآن* توجّهی بـه مکـان قصـص نداشـته باشـد. او بـا ذکـر مثال‌هایی از قصّه‌های *قرآن* به این امر می‌پردازد که چون شیوهٔ داستان‌سرایی *قرآن کریم* بـا شـیوهٔ تاریخ‌نگاری متفاوت است و از آنجا که هنرمند برای رسیدن به اهداف خاصّ خود هرگز مقیّد به ذکر وقایع حقیقی نیست (به‌دلیل وجود نوعی آزادی هنری ادبی در ادبیّات داستان‌نویسی)، پـس قصـص *قرآن* نیز غیرواقعی است و با یک آزادی هنری ادبی جهت اغراض هـدایتی بیـان شـده اسـت (ر.ک؛ خلف‌الله، ۱۹۹۹م.: ۸۱ـ۷۶). سپس برای تثبیت سخن خویش شش ویژگی داستان‌های قرآنـی را بـا مثال‌هایی ذکر می‌کند. ویژگی اوّل را چنین بیان می‌کند: «*قرآن* بسیاری از مقوّمات تاریخ، از جملـه زمان، مکان و گاهی حتّی قهرمانان داستان را مهمل گذاشته اسـت و آنهـا را ذکـر نکـرده اسـت. در

قرآن یک داستان هم یافت نمی‌شود که به زمان اهمیّت داده باشد. امّا مکان جز در موارد اندک و پراکنده که *قرآن* توجّه مخاطب را بدان جلب نمی‌کند، تقریباً مورد اهمال تام قرار گرفته است. در برخی داستان‌ها حتّی اشخاص نیز ذکر نشده‌اند، مگر معدود جاهایی که شناخت اشخاص نقشی در عبرت‌گیری داشته باشد» (همان: ۸۱).

در تحلیل و بررسی دیدگاه خلف‌الله باید گفت این سخن که «در هیچ قصّهٔ قرآنی به زمان توجّه نشده»، جای تأمّل دارد؛ زیرا اگر مراد عدم ذکر قید زمان باشد، به واسطهٔ آیات شریفه‌ای که مدّت خواب اصحاب کهف را ۳۰۹ سال، مدّت رسالت حضرت نوح را ۹۵۰ سال، مدّت سرگردانی قوم موسی را ۴۰ سال تعریف کرده است و ... ، نقض می‌گردد. همچنین اگر مراد ایشان تعیین نکردن تاریخ وقوع حوادث در قصص است، احتمالاً بتوان این نظر را تا حدّی پذیرفت، هرچند نقض‌هایی به آن وارد است. اگرچه تاریخ وقوع حوادث قرآنی به صراحت ذکر نشده، امّا به شکل نیمه‌روشن در موارد بسیاری یافت می‌گردد. اشارهٔ غیرمستقیم و نیمه‌روشن آیات به زمان تحقّق نخستین وعدهٔ هلاک بنی‌اسرائیل که اهل علوّ، استعلاء و فساد بودند، در آیهٔ ﴿**فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأسٍ شَدِيدٍ...**﴾ (الإسراء/۵)، نمونه‌ای از توجّه *قرآن* به ذکر زمان در قصص است که مربوط به زمان فتح بیت‌المقدّس در قرن اوّل هجری است (ر.ک؛ کورانی، ۱۳۸۸: ۷۱).

۲ـ۱) اهمیّت عنصر مکان و عوامل جغرافیایی در قصص قرآنی

این دیدگاه در لابه‌لای سطور نوشته‌های بسیاری از محقّقان، هواداران بیشتری یافته است. رشیدرضا، علاّمه طباطبائی، ابن‌عاشور، محمّد صادقی تهرانی، عبدالعزیز کامل، مکارم شیرازی، و بی‌آزار شیرازی از آن جمله هستند. برخی از اینان معتقدند که *قرآن کریم* اهمیّت خاصّی به ویژگی‌های مکانی قصص داده است و بی‌فایده بودن ذکر عوامل جغرافیایی در داستان‌ها را ضمناً یا صراحتاً انکار می‌نمایند. حتّی می‌توان گفت آیات دیگری غیر از قصص نیز درگیر جغرافیاست. از نظر مؤلّف *تفسیر نمونه*، نخستین موضوعی که توجّه مسلمانان را به علم جغرافیا جلب نمود، قبله بوده است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج۱: ۴۹۵). گرچه مسائل فقهی توجّه مسلمانان را به این مسائل جلب نمود، امّا می‌توان آنان را نخستین کسانی دانست که به مبانی و اصول علم جغرافیا

رویکرد جدّی داشته‌اند. بر همین اساس، برخی تفاسیر معاصر، ذیل آیات قبله در سورهٔ بقره به مباحث جغرافیایی اشاره کرده‌اند؛ از جمله *المیزان* که بحث مستقلّ نسبتاً مفصّل علمی ـ جغرافیایی در زمینهٔ محور مغناطیسی زمین و ارتباط آن با دو قطب زمین و ارتباط این دو با کعبه و قبله را به میان آورده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱: ۳۳۷).

از آنجا که مطالعات باستان‌شناسی منجر به کشف فسیل کشتی حضرت نوح در کوه‌های آرارات شده است، صاحب تفسیر *الفرقان* موقعیّت جغرافیایی و سوق‌الجیشی آرارات را که در نزدیکی ایران، ترکیه و شوروی امروزی واقع شده، عامل مهمّی در لنگر انداختن این کشتی در آن طول و عرض جغرافیایی می‌داند (ر.ک؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج۱۴: ۳۲۰). صاحب تفسیر *مِن هُدَی القرآن* نیز ویژگی‌های جغرافیایی محلّ سکونت قوم لوط را که سر راه کاروان‌های تجاری زندگی می‌کردند، در ارتکاب آن فحشاء خاص، تأثیرگذار می‌داند (ر.ک؛ مدرّسی، ۱۴۱۹ق.، ج۵: ۴۷۶).

این اشارات ضمنی به شاخه‌های پراکندهٔ علم جغرافیا در تفاسیر، گویای اهمیّت این رشتهٔ علمی از دیدگاه *قرآن* است. برخی نیز صراحتاً در باب توجّه *قرآن* به ویژگی‌های مکانی قصص اشاره کرده‌اند. به طور مثال رشیدرضا، تحت عنوان «مَزَایَا قِصَصِ القُرآنِ فِی إِعْجَازِهَا الْعِلْمِیّ» دَه مورد از مزایای داستان‌ها در زمینهٔ اعجاز علمی آن ذکر می‌کند که مورد پنجم تلویحاً و مورد هشتم تصریحاً توجّه خواننده را به واقعی بودن قصص قرآنی جلب نموده است (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰م.، ج ۱۲: ۳۵ـ۳۷).

طبق این دیدگاه که اخیراً در مقاله‌ای با ادلّه و شواهد فراوان نیز تبیین شده، *قرآن کریم* به ویژگی‌های مکانی قصص توجّه داشته است و آنها را به سه شکل روشن، نیمه‌روشن و مبهم ذکر کرده است و عوامل تربیتی، هدایتی، حتّی اعجازی نیز در عدم تصریح عنصر مکانی قصص مؤثّر بوده است. *قرآن کریم* در بطون خویش لایه‌های پنهانی دارد که هر لایهٔ آن در گذر زمان از سوی مخاطبان نسل‌های پیاپی کشف شده و خواهد شد و این خود جنبه‌ای از اعجاز ابدی را در بر دارد که در زمینه‌های زیادی از جمله عوامل مکانی و جغرافیایی قصص *قرآن* صادق است. علل ابهام نسبی یا کلّی عوامل جغرافیایی در قصص قرآنی، عبارتند از: ناشناخته بودن رشتهٔ علمی جغرافیا برای مخاطب اوّلیّه، احتیاج مخاطب هزارهٔ بعد به کشف جنبه‌های جدید اعجاز علمی، عدم ضرورت

تصریح به دلیل روشن شدن ابهام‌ها با مطالعهٔ منابع دیگر، اعجاز بیانی در صنعت ایجاز و ارجاع مخاطبان به اهل‌بیت علیهم‌السّلام (ر.ک؛ طباطبائی امین، ۱۳۹۱: ۸۳ـ۸۲).

بعد از ذکر دیدگاه‌های پیرامون رویکرد *قرآن* نسبت به عوامل جغرافیایی، اینک جهت تقریر دیدگاه علاّمه طباطبائی به طور خاص، در این زمینه به ارایهٔ نمونه‌هایی از تفسیر ایشان پرداخته می‌شود.

۲ـ معیارهای علاّمه طباطبائی در استفاده از مباحث علم جغرافی

علاّمه طباطبائی معیارهایی را برای استفاده از مطالب علمی در ذیل آیات در نظر می‌گیرد. استفاده علاّمه از این معیارها گاهی منجر به اثبات مطالب علمی ذیل آیات می‌شود و گاهی نیز منجر به ردّ آن مطالب می‌شود. برخی از این معیارها در کلام علاّمه صریح است و برخی دیگر صریح نیست و از مجموع مطالب ایشان ذیل آیه برداشت می‌شود. در زیر به این معیارها اشاره می‌شود:

۱ـ۲) هماهنگی مطالب علمی با سیاق آیات

یکی از اصول عقلانی محاوره که در همهٔ زبان‌ها رایج است، این است که به سیاق و اثر آن در معنای واژه‌ها توجّه شود. سیاق به معنای ساختاری کلّی است که بر مجموعه‌ای از کلمات، جملات و یا آیات سایه می‌افکند و بر معنای آنها اثر می‌گذارد (ر.ک؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۹۳ـ۹۲). از همین رو، علاّمه رحمهٔ اللّه در تفسیر آیه به آیه، به سیاق آیات توجّه بسیار داشته‌اند (ر.ک؛ علی مهر، ۱۳۸۴: ۳۷۵). علاّمه در مواردی که مطالب علمی هماهنگ با سیاق آیات نیستند، آنها را نمی‌پذیرد و در مقابل، نظری را که هماهنگی با سیاق دارد، ترجیح می‌دهند. به طور مثال ایشان ذیل آیهٔ ﴿**وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...**﴾ (النّمل/ ۸۸) دو قول نقل می‌کند. در قول اوّل، آیه را حمل بر حرکت جوهری می‌کند که در این صورت، تمام موجودات با جوهرهٔ ذات آنها به سوی غایت وجود خود در حرکت هستند. این همان معنای حشر و رجوع به خدای سبحان است. علاّمه در ادامه می‌گوید که این معنا از نظر اشاره‌ای که در جملهٔ «تَحْسَبُهَا جَامِدَةً» هست، به اینکه

همین امروز که قیامتی به پا نشده، متحرّک هستند، مناسب‌ترین معنا است، چون نمی‌شود روز قیامت را هم برای جامد دیدن کوه‌ها ظرف گرفت و هم برای حرکت آنها چون ابر. از طرف دیگر، علاّمه قول دوم را حمل آیه بر حرکت انتقالی زمین ذکر می‌کند، امّا می‌گوید: «این معنا از نظر آیه ـ فی نفسها ـ معنای خوبی است، جز اینکه دو تا اشکال متوجّه آن می‌شود، اوّل اینکه بنا بر این معنا، آیهٔ شریفه از ماقبل و مابعد خود بریده و غیرمربوط می‌شود، چون هم ماقبل آن و هم مابعدش راجع به قیامت بود، دوم اینکه با این بریدگی، اتّصال جملهٔ «إِنَّهُ خَبِيرٌ بما تَفْعَلُونَ» به ماقبل خود نیز به هم می‌خورد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۵: ۴۰۳ـ۴۰۲). علاّمه در جای دیگر نظری که می‌گوید منظور از «أرض» در آیهٔ ﴿**وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا**﴾ (الأحزاب/ ۲۷) هر زمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح شود و یا خصوص زمین مکّه یا زمین روم و فارس است را به دلیل عدم هماهنگی با سیاق آیات نمی‌پذیرد (ر.ک؛ همان، ج۱۶: ۲۹۱).

۲ـ۲) هماهنگی مطالب علمی با معنای لغوی کلمات *قرآن*

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**﴾ (یس/ ۳۸) می گوید: «اینکه برخی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر جریان است؛ زیرا «جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۷: ۸۹). در واقع، علاّمه معنای لغوی «جریان» را انتقال از مکانی به مکان دیگر گرفته است. از همین رو می‌گوید: «مراد از «تجری» در جملهٔ ﴿**وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا**﴾ اشاره به احوالی مانند حرکت روزانه، فصلی و سالیانهٔ خورشید است که نسبت به ما دارد و حسّ ما از ظاهر این کُره احساس می‌کند (ر.ک؛ همان: ۹۰).

۳ـ۲) هماهنگی مطالب علمی با ظاهر آیه

در صورتی که یک لفظ دارای دو معنا، ولی یکی از این معانی راجح باشد، به این معنای راجح، ظاهر می‌گویند (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۱ق.، ج۱: ۵۹۸). علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**تُولِجُ اللَّيْلَ فِي الْنَّهَارِ**

وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ...﴾ (آل‌عمران/ ۲۷)، پیرامون اختلاف طول شب و روز می‌نویسد: «با توجّه به ظاهر آیه، مراد از داخل کردن شب در روز و داخل کردن روز در شب، همان اختلافی است که خود از وضع شب و روز و بلندی و کوتاهی آن به حسب اختلاف عرض جغرافیایی شهرها و اختلاف میل خورشید می‌بینیم» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۳: ۱۳۵). همچنین علاّمه ذیل آیهٔ **﴿وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ﴾** (الأنبیاء/ ۳۳) می‌گوید: «از ظاهر آیه به خوبی بر می‌آید که این آیه می‌خواهد برای هر یک از شب و روز و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه، فلک اثبات کند و بنا بر این، قهراً باید مراد از فلک، مدار هر یک از آنها باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۴: ۲۸۰). همچنین وی ذیل آیهٔ **﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ﴾** (الفجر/ ۸ـ۷) می‌گوید: «ظاهر دو آیهٔ مورد بحث این است که «اِرَم» نام شهری برای قوم عاد بوده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۲۰: ۲۸۰).

۴ـ۲) هماهنگی مطالب علمی با معنای کنایی یا صریح آیه

علاّمه، ذیل آیه **﴿وَکَأَیِّن مِّن آیَةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾** (یوسف/ ۱۰۵) می‌نویسد: «اگر عبارت «یَمُرُّونَ عَلَیهَا» را حمل بر تصریح (و مرور معمولی) کنیم، نه کنایه از دیدن و اعراض کردن، در این صورت، جملهٔ مذکور از ادلّهٔ فرضیّهٔ هیأت جدید خواهد شد که می‌گوید: زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۱: ۲۷۵).

۵ـ۲) توجّه به اختلاف قرائت در استفاده از مطالب علمی

علاّمه ذیل آیهٔ ۸۶ سورهٔ کهف می‌نویسد: «جملهٔ «فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ» به صورت «عَینٍ حَامِیَةٍ» یعنی حارّه (گرم) نیز قرائت شده است که در این صورت دریای حار منطبق می‌شود با قسمت استوایی اقیانوس کبیر که مجاور آفریقا است (ر.ک؛ همان، ج۱۳: ۳۶۱).

۶ـ۲) استفاده از تفسیر *قرآن* به *قرآن* در استفاده از مطالب علمی

علاّمه ذیل آیۀ ﴿**یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المقدّسةَ...**﴾ (المائده/ ۲۱) می‌نویسد: »در *قرآن کریم* چیزی وجود ندارد که این کلمۀ «أَرض» را تفسیر کند و به ما بفهماند چرا آن سرزمین مقدّس است. آنچه که ممکن است در این باب مورد استفاده قرار گیرد، آیۀ شریفۀ ﴿**سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ...**﴾ (الإسراء/ ۱) و آیۀ شریفۀ ﴿**وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا**﴾ (الأعراف/ ۱۳۷) است که هر دو آیه پیرامون مسجد اقصی است و آن را سرزمین مبارک معرّفی کرده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۵: ۲۸۸).

علاّمه در جای دیگر می‌گوید: «مقصود از زمینی که مأمور شدند در آنجا سکونت کنند، سرزمینی مقدّس است که به حکم آیۀ شریفۀ ﴿**يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ...**﴾ (المائده/ ۲۱) و آیات دیگر، خداوند برای آنان مقدّر فرموده بود. هم‌چنان که از سیاق برمی آید که مراد از کلمۀ «أرض» در آیۀ قبل، مطلق روی زمین و یا خصوص سرزمین مصر می‌باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۳: ۲۱۹). این در حالی است که در تفاسیر پیشینیان، «أَرض مقدّس» را بیت‌المقدّس، دمشق، فلسطین و قسمتی از اردن، شام، سرزمین طور و اطراف آن دانسته‌اند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۴: ۲۷۶).

۳ـ مطالعات جغرافیایی در تفسیر *المیزان*

علاّمه طباطبائی در تفسیر آیاتی از *قرآن* که مربوط به عوامل جغرافیایی بوده، توضیحات خاص داده است. این مطالب گاهی مستقیماً در تفسیر آیه آمده است و گاهی نیز بعد از اتمام تفسیر به صورت جداگانه به عنوان بحث علمی و ... ذکر گردیده است. از آنجا که علم جغرافیا به دو شاخۀ اصلی (جغرافیای طبیعی و جغرافیای تاریخی) تقسیم می‌شود، بر این اساس، اینجا تفسیرهای پراکندۀ علاّمه با رویکرد جغرافیایی در دو بخش مجزّا، یکی با عنوان جغرافیای طبیعی و دیگری ذیل عنوان جغرافیای تاریخی آورده می‌شود.

۱ـ۳) جغرافیای طبیعی

جغرافیای طبیعی به مطالعهٔ سطح زمین از لحاظ ترکیب و پدیده‌های ریخت‌شناسی آن، آب و هوا، پوشش گیاهی، زندگی جانوری و نیز گسترهٔ آب دریاها و اقیانوس‌ها می‌پردازد (ر.ک؛ جودة حسنین، بی‌تا: ۳۳۳). در واقع، جغرافی طبیعی چیزی است که رابطهٔ انسان با پدیده‌های سطح زمین و شرایط آب و هوایی، گیاهی، حیوانی، خاک و غیره را نیز مطالعه می‌کند که به چهار شاخه به شرح زیر تقسیم می‌شود:

الف) ژئومورفولوژی (Geomorphology)

این شاخه به مطالعهٔ پدیده‌های سطح زمین همراه با مطالعهٔ شیوه‌های پیدایش آنها می‌پردازد. این شاخه تطوّری را که بر این پدیده‌ها گذشته، همراه با دلایل پیدایش و نیز تفسیر آنها جستجو می‌کند.

ب) اقلیم‌شناسی (Climatology)

این شاخه به مطالعهٔ حالات جوّ به طور کلّی و نیز عناصر آب و هوایی از قبیل گرما، فشار، باد و باران می‌پردازد.

ج) جغرافیای حیاتی (Biogeography)

این شاخه به مطالعات موجودات زنده از قبیل گیاهان یا حیوان و نحوهٔ پراکندگی آنها روی سطح زمین می‌پردازد. این شاخه خود به جغرافیای گیاهی و جغرافیای حیوانی تقسیم می‌شود.

د) اقیانوس‌شناسی (Oceanography)

این شاخه به مطالعهٔ پراکندگی دریاها و اقیانوس‌های روی سطح زمین و رابطهٔ بین خشکی و آب و تطوّر آن می‌پردازد. این شاخه می‌کوشد که پیدایش دریاها و اقیانوس‌ها را نیز جستجو کند و نیز خصایص طبیعی آب دریاها و اقیانوس‌ها را از لحاظ شوری و جریان‌های دریایی مورد مطالعه قرار می‌دهد. این شاخه تأثیر دریاها در آب و هوای قارّه‌ها و نیز اثر دریاها و اقیانوس‌ها در

فعّالیّت‌های انسان را نیز مـورد مطالعـه قـرار مـی‌دهـد (ر.ک؛ بـرای آگـاهی بیشـتر، ر.ک؛ محمـود محمّدین، بی‌تا: ۵۵ـ۵۳). در زیر به ذکر ۱۱مورد از مطالعات جغرافیای طبیعی که علاّمه طباطبـائی در تفسیر *المیزان* به بررسی علمی آنها پرداخته، اشاره می‌شود.

۱ـ۱ـ۳) قبله‌یابی

علاّمه در پایان تفسیر آیات ۱۴۲ تا ۱۵۱ سورهٔ بقره که مربوط به قبله است، ذیل عنـوان بحـث علمی، به شیوهٔ یافتن قبله و تاریخچهٔ آن پرداخته است که خلاصهٔ آن در زیر می‌آید: «وجوب انجام برخی اعمال رو به قبله مانند نماز خواندن، ذبـح حیوانـات و... باعـث شـده کـه مسـلمانان نیازمنـد دانستن جهت قبله باشند و آن را در افق خود معیّن کنند. در ابتدای امر از آنجا که تشخیص قطعی آن برای مردم دور از مکّه فراهم نبود، ناگزیر به ظنّ و گمان و نوعی تخمین اکتفا مـی‌کردنـد، ولـی رفته‌رفته این نیاز عمومی، علمای ریاضی‌دان را وادار کرد تا این حدس و تخمین را قدری به تحقیق و تشخیص عینی نزدیک سازند. آنها برای این کار از جدول‌هـایی کـه در زیـج مـورد اسـتفاده قـرار می‌گیرد، کمک گرفتند تا بدان وسیله عرض هر شهر و طول آن را معیّن کننـد. آنگـاه بعـد از آنکـه عرض شهر خود را از خطّ استوا معیّن می‌کردند، آن وقت می‌توانستند بفهمند کـه از نقطـهٔ جنـوب آن شهر چند درجه به طرف مغرب منحرف شوند و رو به کدام سمت ایستاده‌اند. آنگاه ایـن حسـاب را به وسیلهٔ دایرهٔ هندیّه برای تمام افق‌ها و شهرهای مسـلمان‌نشـین ترسـیم کردنـد» (طباطبـائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱: ۳۳۵).

۲ـ۱ـ۳) شب و روز

علاّمه پیرامون اختلاف طول شب و روز، ذیل آیهٔ ﴿**وَاخْتِلاَفِ اللَّيْـلِ وَالنَّهَـارِ**﴾ (البقـره/ ۱۶۴) می‌نویسد: «اختلاف شب و روز همان کوتاه و بلند شدن آن دو می‌باشد. این حالت به خـاطر وجـود دو عامل طبیعی عارض بر شب و روز پدید می‌آید. عامل اوّل، حرکت وضعی زمین است کـه در هـر بیست و چهار ساعت، زمین یک دور به دور خودش می‌چرخد. این حرکت موجب پدید آمـدن روز و شب می‌شود. عامل دوم، میل سطح دایرهٔ استوایی و یا معدّل از سطح مدار ارضی در حرکت انتقـالی

شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب است. آفتاب هم از نقطهٔ معتدل نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه، فصول چهارگانه به وجود آید و در منطقهٔ استوایی و دو قطب شمال و جنوب و شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد؛ یعنی سال یک شبانه‌روز باشد، در شش ماهی که قطب شمال روز است، قطب جنوب، شب و در شش ماهی که قطب جنوب، روز است، قطب شمال، شب باشد و امّا در نقطهٔ استوایی سال تقریباً مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه‌روز مساوی باشد و در بقیّهٔ مناطق شبانه‌روز بر حسب دوری و نزدیکی به خطّ استوا و به دو قطب هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی و مشروح این مسائل در علوم مربوط به آن، بیان شده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱: ۳۹۹ـ۳۹۸).

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ**﴾ (آل‌عمران/ ۲۷) پیرامون اختلاف طول شب و روز می‌نویسد: «کلمهٔ «تُولِجُ» مضارع از مصدر «ایلاج» است و ایلاج از باب افعال و از مصدر «ولوج» است. ولوج به معنای داخل شدن و در نتیجه، ایلاج به معنای داخل کردن است. به طوری که گفته‌اند و از ظاهر آیه هم برمی‌آید، مراد از داخل کردن شب در روز و داخل کردن روز در شب، همان اختلافی است که خود از وضع شب و روز و بلندی و کوتاهی آن به حسب اختلاف عرض جغرافیایی شهرها و اختلاف میل خورشید می‌بینیم. در حقیقت، این داخل شدن روزهای اوّل زمستان تا اوّل تابستان است در شب و داخل شدن شب از اوّل تابستان، یعنی بلندترین روز سال تا اوّل پاییز است در روز» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۳: ۱۳۵).

صاحب تفسیر *المیزان* پیرامون شب و روز در سایر سیّاره‌ها ذیل آیهٔ ﴿**وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ**﴾ (الأنبیاء/ ۳۳) می‌نویسد: «از ظاهر آیه به خوبی برمی‌آید که این آیه می‌خواهد برای هر یک از شب و روز و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه، فلک اثبات کند و بنابراین، قهراً باید مراد از فلک، مدار هر یک از آنها باشد، ولی با اینکه ظاهر آیه روشن است، معذلک باید بگوییم مراد از فلک، اوضاع و احوالی که در جوّ زمین و آثاری که آنها در زمین می‌گذارند، می‌باشد، هرچند که حال اجرام دیگر بر خلاف آنها باشد. پس آیهٔ شریفه تنها برای

زمین اثبات شب و روز می‌کند و دیگر دلالت ندارد بر اینکه آفتاب، ماه، ثوابت و سیّارات شب و روز دارند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۴: ۲۸).

۳ـ۱ـ۳) سرزمین‌های رسوبی

در علم ژئولوژی اصطلاح «اراضی رسوبی» به طبقاتی از زمین اطلاق می‌شود که رسوبات آبهای جاری بر روی زمین آنها را پدید آورده است؛ مانند درّه‌ها، سیل راه‌ها که پوشیده از شن و ماسه می‌باشند. علامت رسوبی بودن زمین، انباشته شدن سنگ و ریگ‌های مدوّر و کُروی بر روی هم است. این سنگ‌ها در آغاز قطعاتی دندانه‌دار و از هر طرف دارای لبه‌های تیز بوده که در اثر حرکت در بستر رودخانه‌ها و اصطکاک با سنگ‌های اطراف، لبه‌های تیزش ساییده شده است و گرد و مدوّر شده‌اند. این اراضی رسوبی، مختصّ درّه‌ها نیست، بلکه غالب سرزمین‌های خاکی نیز از این راه تکوّن یافته‌اند؛ یعنی از ته‌نشین شدن سیل‌های گل‌آلود پدید آمده‌اند. دلیل این معنا هم این است که می‌بینیم اراضی رسوبی از طبقات مختلفی از ریگ و خاک پوشیده شده‌اند، در حالی که ترتیب و نظمی در این طبقات به چشم نمی‌خورد. علّت این بی‌نظمی آن است که اوّلاً این طبقات در یک زمان درست نشده‌اند و ثانیاً مسیر سیل‌ها و آب‌ها همیشه در یک نقطه نبوده است و شدّت جریان نیز همیشه به یک اندازه نبوده است. در زمان‌های مختلف نیز هم مسیر تغییر می‌کرده است و هم شدّت جریان بوده است. با این بیان، روشن می‌شود که اراضی رسوبی در زمان‌های قدیم مجرای سیل‌های مهیب بوده‌اند، هرچند که امروز در نقطهٔ بلندی واقع شده باشند و نهر و رودخانه‌ای از آن عبور نکند. این اراضی که از جریان آب‌های بسیار زیاد و برخاستن سیل‌های مهیب در آنها حکایت می‌کند، در اغلب نقاط زمین و از آن جمله اغلب نقاط ایران از قبیل تهران، قزوین، سمنان، سبزوار، یزد، تبریز، کرمان، شیراز و غیر اینها یافت می‌شود. بعضی از آنها در مرکز بین‌النّهرین و جنوب آن و در ماوراءالنّهر، صحرای شام و در هند و جنوب فرانسه و ناحیهٔ شرقی چین و نیز اکثر نقاط آمریکا یافت شده است. ضخامت این طبقهٔ رسوبی در بعضی از نقاط به صدها متر می‌رسد، هم‌چنان که در زمین تهران متجاوز از چهارصد متر است. از این بیان، دو نتیجه دست می‌دهد: یکی اینکه سطح زمین در عهدی نه چندان دور، مجرای سیل‌های مهیب و عظیم بوده که چه بسا معظم نقاط روی زمین را پوشانده است. نتیجهٔ دوم اینکه طغیان و طوفان آب ـ از نظر ضخامت قشر رسوبی در

بعضی از اماکن ـ نه در یک نوبت بوده است و نه در یک سال و چند سال، بلکه این حوادث به طور دایم و مکرّر در طول صدها سال بوده است و در هر نوبتی که طوفانی رخ می‌داده، یا سیلی برمی‌خاسته، یک طبقهٔ رسوبی در محل پدید می‌آمده است و چون حادثه تمام می‌شد و فروکش می‌کرد، طبقه‌ای از خاک روی آن طبقهٔ رسوبی را می‌پوشاند و باز اگر سیل و طوفانی برمی‌خاست، روی آن طبقهٔ خاکی، طبقه‌ای رسوبی بر جای می‌نهاد. همچنین این نتیجه به دست می‌آید که اختلاف طبقات رسوبی در خُردی و درشتی ریگ‌هایش به ما می‌فهماند که سیل‌ها و طوفان‌ها از نظر شدّت و ضعف مختلف بوده‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۲۶۷ـ۲۶۶).

۴ـ۱ـ۳) طبقات رسوبی عامل پیدایش قشرها و طبقات ژئولوژی

طبقات رسوبی عادتاً باید به شکل افقی پدید آیند، ولی گاهی می‌شود که اجزای متراکم رسوبی تحت فشارهای بسیار شدید، فشاری که یا از سمت بالا بر او وارد می شود و یا در اثر عوامل درونی زمین از پایین بر آن وارد می‌شود، به تدریج از شکل افقی درمی‌آید و دایره‌ای شکل می‌شود. البتّه چنین چیزی در زمان‌های کوتاه رخ نمی‌دهد، بلکه وقتی ممکن است رخ دهد که میلیون‌ها سال ادامه یابد و پیدایش کوه‌ها و سلسله جبال به هم پیوسته‌ای که می‌بینیم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته‌اند و قلّهٔ برخی از آن سلسله، سر از زیر آب دریاها در آورده است و کوهستان‌ها را تشکیل داده‌اند، در اثر گذشت سال‌هایی بس طولانی بوده است. ما از این مطلب نتیجه می‌گیریم که آنچه از طبقات رسوبی افقی‌شکل در روی زمین هست، تازه‌ترین پدیده‌های کُرهٔ زمین است و دلایل فنّی موجود نیز دلالت دارد بر اینکه عمر این طبقات از ده تا پانزده هزار سال قبل از عصر حاضر تجاوز نمی‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۶۸ـ۲۶۷).

۵ـ۱ـ۳) سرازیر شدن سیلاب‌ها، علّت توسعه و گسترش دریاها

پیدایش قشرهای رسوبی جدید باعث شد که بیشتر دریاها توسعه یابند و زمین های اطراف خود را فراگیرند و آب دریاها بالا بیاید و بیشتر سواحل خود را بپوشانند و نقاط بلندی را که در سواحل بوده، از همهٔ اطراف و یا بیشتر اطراف خود، محاصره نماید و آن نقطهٔ مرتفع را به صورت «جزیره و یا شبه‌جزیره» درآورد. یکی از نمونه‌های این جریان، سرزمین «بریتانیا» است که قبلاً به قارّهٔ اروپا

متّصل بود و بعدها در اثر این جریان از آن قارّه جدا شد و آب بین آن و فرانسه را فراگرفته است. نمونهٔ دیگر دو قارّهٔ اروپا و آفریقاست که به وسیلهٔ صحرایی به یکدیگر متّصل بودند، ولی بعدها در اثر همین جریان یعنی بالا آمدن آب مدیترانه، آن سرزمین خشک زیر آب رفت و دو قارّهٔ اروپا و آفریقا از یکدیگر جدا شدند. همهٔ این تحوّلات در دورانی واقع شده که گفتیم آب دریاها بالا آمده که آن دوران همان دوران وقوع طوفان است. نمونهٔ دیگر آمریکای شمالی است که قبلاً به شمال اروپا اتّصال داشته، امّا بعد از حادثهٔ طوفان و بالا آمدن آب دریاها از اروپا جدا شده است. حرکات و تحوّلات داخلی زمین نیز آثار بسزایی در به راه افتادن آب‌ها و مستقر شدن آن در نقاط گودتر زمین داشته است، لذا می‌بینیم بعضی از نقاط زمین که در دوران «استیلای طوفان بر زمین»، دورانی که بیشتر نقاط زمین به صورت دریاچه و دریا درآمد، در زیر آب قرار داشته که رفته رفته آب آن به جاهای دیگر منتقل شد و آن نقطه خشک شده است. یکی از نمونه های این جریان همان جنوب سرزمین خوزستان است که سابق زیر آب قرار داشته است و دریای خلیج فارس از آنها به وجود آمده است (ر.ک؛ همان: ۲۶۹ـ۲۶۸).

۶ـ۱ـ۳) عوامل زیاد شدن آب‌ها در زمان طوفان

شواهدی که در فنّ ژئولوژی آمده، مؤیّد این احتمال هستند که ریزش باران در اوایل دورهٔ حاضر از ادوار حیات بشر که همان دورهٔ وقوع طوفان باشد، ریزشی غیرعادی بوده است و قطعاً ریزش باران در آن دوره ناشی از تغییرات جوّی مهمّی بوده که آن تغییرات نیز به طور قطع، خارق‌العاده بوده است؛ یعنی هوا در این دوره بعد از سرمایی شدید نسبتاً گرم شده بود و چون بیشتر نیمکرهٔ شمالی پوشیده از برف و یخ بوده، احتمال قوی می‌رود که همان یخ‌های دورهٔ سابق بر این دوره هنوز باقی بوده‌اند و در اکثر نقاط منطقهٔ معتدل شمالی در مرتفعات باقی مانده‌اند و حرارت در سطح زمین در دورهٔ متوالی باعث شده باشد که تحوّل شدیدی در جوّ و انقلاب عظیمی در بالا رفتن بخار آب به جَو به وجود بیاید و ابرهایی بسیار متراکم، غیرعادی و هولناک آورده باشد که این ابرها باران‌هایی شدید، هولناک و بی‌سابقه‌ای باریده باشد. عامل دیگری که باعث شدّت این طوفان و سیل شده است و حجم آن را بیشتر کرده این است که همه می‌دانیم منابعی از آب در زیر زمین وجود دارد که پوسته‌ای رسوبی روی آن را پوشانده است و نمی‌گذارد آن آب‌ها به راه بیفتند

و معلوم است که وقتی سیلی عظیم آن پوسته را بشوید، آب های زیرزمینی نیز بیرون آمده، دست به دست سیل‌ها می‌دهند و نیروی شکنندهٔ آن سیل‌ها را در تخریب و غرق کردن هر چه بر سر راه دارند، زیادتر می‌کنند (ر.ک؛ همان: ۲۷۰ـ۲۶۹).

۷ـ۱ـ۳) ابر و باران

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ**﴾ (البقره/ ۱۶۴) می‌نویسد: «سحاب (ابر) عبارت است از همان بخار متراکم که باران‌ها از آن درست می‌شوند. این بخار مادام که از زمین بالا نرفته و روی زمین افتاده است، ضباب (مِه) نام دارد و وقتی از زمین جدا شد و بالا رفت، نامش سحاب یا غَیم یا غَمام و غیره می‌شود» (همان، ج۱: ۴۰۵). علاّمه می‌نویسد: «جملهٔ ﴿**فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ**﴾ (الحجر/ ۲۲) اشاره به باران دارد که از ابرها فرو می‌ریزد. این نیز در مباحث علمی عصر مسلّم است که آب موجود در کُرهٔ زمین از باران‌هایی جمع شده که از آسمان فرو ریخته‌اند، برخلاف قدما که معتقد بودند آب، خود کُره‌ای است ناقص که بیشتر سطح کُرهٔ زمین را پوشانده است و خود یکی از عناصر چهارگانه است» (همان، ج۱۲: ۱۴۶).

علاّمه ذیل قسمتی از آیهٔ ۱۶۴ سورهٔ بقره یعنی عبارات ﴿**وَمَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاء مِن مَّاء فَأَحْيَا بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ**﴾ راجع به اهمیّت آب و چگونگی پیدایش باران و بارش آن می‌نویسد: «حقیقت آب باران عبارت است از عناصر مختلفی که در آب دریا و غیره هست و در اثر تابش خورشید بخار گشته، به خاطر حرارتی که به خود گرفته، به آسمان می‌رود تا جایی که به لایه‌ای از هوای سرد برسد. در آنجا مبدّل به آب گشته، ذرّات آب به یکدیگر متّصل و به صورت قطره درمی‌آیند. اگر قبل از متّصل شدن، یعنی همان موقع که به صورت پودر بود، یخ نزند و بعد به هم متّصل شوند، به صورت برف سرازیر می‌گردد و اگر بعد از اتّصال، پودر و قطره شدن یخ بزند، به صورت تگرگ پایین می‌آید. پایین آمدن باران، برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین‌تر است» (همان، ج۱: ۴۰۴).

۸ـ۱ـ۳) آسمان و زمین

علاّمه در چندین جای تفسیر *المیزان* پیرامون آسمان و زمین و چگونگی خلقت آنها و نیز ویژگی‌هایی آنها با توجّه به آیات *قرآن* بحث کرده است. علاّمه، «مدّ أرض» در آیهٔ ﴿**وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا**﴾ (الحجر/ ۱۹) را به معنای گستردن طول و عرض زمین می‌داند و پیرامون علّت این امر بیان می‌کند که اگر خدای تعالی زمین را گسترده نمی‌کرد و از سلسله‌های جبال پوشیده می‌شد، صلاحیّت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانداران کمال حیات خود را نمی‌یافتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۲: ۱۳۹ـ۱۳۸).

علاّمه پیرامون حرکت وضعی و انتقالی زمین نیز در چند آیه که مربوط به بحث بوده، نظراتی داده است. ایشان ذیل آیهٔ ﴿**وَكَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ**﴾ (یوسف/ ۱۰۵) می‌نویسد: «اگر عبارت ﴿يَمُرُّونَ على‌ها﴾ را حمل بر تصریح (و مرور معمولی) کنیم، نه کنایه از دیدن و اعراض کردن، در این صورت، جملهٔ مذکور از ادلّهٔ فرضیّهٔ هیأت جدید خواهد شد که می‌گوید زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است؛ زیرا از آن استفاده می‌شود که بشر به وسیلهٔ حرکت انتقالی و وضعی زمین از اجرام آسمانی عبور می‌کند و می‌گذرد نه آن طور که حسّ ما می‌پندارد که زمین ما ایستاده و اجرام بر ما می‌گذرند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۱: ۲۷۵).

همچنین ایشان ذیل آیهٔ ﴿**وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ**﴾ (النّمل/ ۸۸) می‌نویسد: «پیرامون این آیه چندین قول وجود دارد که دو تای آن بدین قرار است: یکی اینکه این آیه را حمل کرده‌اند بر حرکت جوهری و اینکه تمام موجودات با جوهرهٔ ذات خویش به سوی غایت وجود خود در حرکت هستند. این همان معنای حشر و رجوع به خدای سبحان است. این معنا از نظر اشاره ای که در جملهٔ ﴿**تَحْسَبُهَا جَامِدَةً**﴾ هست، به اینکه همین امروز که قیامتی به پا نشده، متحرّک هستند، مناسب‌ترین معنا است، برای اینکه نمی‌شود روز قیامت را هم برای جامد دیدن کوه‌ها ظرف گرفت و هم برای حرکت آنها چون ابر. قول دوم اینکه این آیه را حمل کرده‌اند بر حرکت انتقالی زمین. این معنا از نظر آیه ـ فِي نَفسِهَا ـ معنای خوبی است، جز اینکه دو تا اشکال

متوجّه آن می شود، اوّل اینکه بنا بر این معنا، آیهٔ شریفه از ماقبل و مابعد خود بریده و غیرمربوط می‌شود، چون هم ماقبل آن و هم مابعد آن راجع به قیامت بود، دوم اینکه با این بریدگی، اتّصال جملهٔ ﴿**إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ**﴾ به ماقبل آن نیز به هم می‌خورد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۴۰۳_ ۴۰۲).

علاّمه پیرامون «رَتق» و «فَتق» آسمان و زمین و چگونگی آن و نیز ارتباط آن با توحید خداوند در ربوبیّت می‌نویسد: «اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آن هستیم، هرچند که عمر ناچیز ما اجازه نمی‌دهد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می گیرد، ببینیم و یا بدو خلقت زمین و نابود شدنش را شاهد باشیم، لیکن اینقدر می‌دانیم که زمین از مادّه تکوّن یافته است و تمامی احکام مادّه در آن جریان دارد و زمین از احکام مادّه مستثنی نیست. از همین راه که مرتّب جزئیاتی از زمین جدا گشته، به صورت مرکّبات و موالید جلوه می‌کنند و همچنین موالیدی که در جو پدید می‌آید، ما را راهنمایی می‌کند بر اینکه روزی همهٔ این موجودات منفصل و جدای از هم، منظّم و متّصل به هم بودند؛ یعنی یک موجود بوده که دیگر امتیازی میان زمین و آسمان نبوده، یک موجود رَتق و متّصل‌الأجزاء بوده است و بعداً خدای تعالی آن را فتق کرده است و تحت تدبیری منظّم و متقن، موجوداتی بی شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده که هر یک برای خود دارای فضیلت‌ها و آثاری شدند. این آن معنایی است که در یک نظر سطحی و ساده از خلقت این عالم و پیدایش اجزای علوی و سفلی آن به نظر می‌رسد؛ خلقتی که توأم با تدبیر و نظام جاری در همهٔ اجزای آن است. این نظریّه را علم امروز تأیید می‌کند؛ زیرا علم امروز این معنا را روشن نموده که آنچه از اجرام عالم محسوس ماست، هر یک مرکّب از عناصری متعدّد و مشترک است که عمری معیّن و محدود دارد؛ یکی کمتر و یکی بیشتر. این معنا در صورتی درست است که مقصود از رَتق آسمان‌ها و زمین یکی بودن همه و نبودن امتیاز میان ابعاض و اجزای آن باشد که قهراً مراد از فَتق هم، جداسازی و متمایز کردن ابعاض آن خواهد بود. امّا اگر مراد از رَتق آنها این باشد که زمین از آسمان و آسمان از زمین جدا نبود تا چیزی از آسمان به زمین فرود آید و یا چیزی از زمین بیرون شود و مراد از فتق آن، مقابل این معنا باشد، آن وقت معنای آیهٔ شریفه این می شود که آسمان رَتق بود؛ یعنی بارانی از آن به زمین نمی بارید، پس ما آسمان را فَتق کردیم و از آن پس، باران‌ها به

سوی زمین باریدن گرفت و زمین هم رَتق بود؛ یعنی چیزی از آن نمی‌رویید، پس ما آن را فتق کردیم و در نتیجه، روییدن آغاز کرد و با این آیتِ خود، برهان خود را تمام کردیم. در این صورت دیگر آیهٔ شریفه با آن معنایی که علم امروز آن را اثبات می‌کند، ارتباطی ندارد و چه بسا جملهٔ ﴿**وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ**﴾ (الأنبیاء/۳۰) که بعد از آیهٔ مورد بحث قرار دارد، این معنای دوم را تأیید کند. چیزی که هست، در این صورت، برهان آیهٔ شریفه مختصّ مسألهٔ باریدن آسمان و روییدن زمین می‌شود و نظری به سایر حوادث ندارد، به خلاف معنای اوّل که برهان آیه بر آن معنا شامل همهٔ حوادث می‌شود» (همان، ج۱۴: ۲۷۹ـ۲۷۸).

۹ـ۱ـ۳) کوه‌ها

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ**﴾ (الأنبیاء/ ۳۱) دربارهٔ تأثیر کوه‌ها بر آرمش زمین می‌نویسد: «کلمهٔ «رواسی» به معنای کوه‌هایی است که با سنگینی خود استوار ایستاده‌اند و کلمهٔ «تمید» از «مید» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سوست و کلمهٔ «فَج» به معنای راه گشاد میان دو کوه است. این آیه دلالت دارد بر اینکه وجود کوه‌ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود، قشر زمین مضطرب می شد و پوستهٔ رویی آن دچار ناآرامی می گردید» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۴: ۲۸۰ـ۲۷۹).

۱۰ـ۱ـ۳) اقلیم و عوامل جغرافیایی عربستان در زمان نزول *قرآن*

علاّمه در پایان تفسیر آیات ۲۲۸ تا ۲۴۲ سورهٔ بقره، بحثی علمی پیرامون وضعیّت زن در جامعهٔ عربستان عصر نزول *قرآن*، مطرح می‌کند و در قسمتی از این مباحث با اشاره به وضع جغرافیایی حجاز در زمان نزول می‌نویسد: «عرب از همان زمان‌های قدیم در شبه‌جزیرهٔ عربستان زندگی می‌کرد که سرزمینی بی‌آب و علف و خشک و سوزان بود. عربستان از طرف شمال شرقی به ایران، از طرف شمال به روم، از ناحیهٔ جنوب به شهرهای حبشه و از طرف غرب به مصر و سودان متّصل

بودند و عمدهٔ رسوم ایشان توحّش بود که در بین آن رسوم، احیاناً اثری از عادات روم، ایران، هند و مصر قدیم هم دیده می‌شد (همان، ج2: 267ـ266).

11ـ1ـ3) حرکت خورشید

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ**﴾ (یس/ 38) می‌گوید: «حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟ از نظر حس اگر حساب کنیم، حسّ آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی پیرامون زمین، امّا از نظر بحث‌های علمی قضیّه درست به عکس است؛ یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد. نیز اثبات می‌کند که خورشید با سیّاره‌هایی که پیرامون آن هستند، به سوی ستارهٔ «نَسر ثابت» حرکتی انتقالی دارند. به هر حال، حاصل معنای آیهٔ شریفه این است که آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه، دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد. البتّه آیهٔ شریفه به گونه‌ای دیگر نیز قرائت شده است و آن قرائت منسوب به اهل بیت (ع) و بعضی دیگر غیر از اهل بیت است و در این قرائت به جای لام در «لَمُستَقر» لای نافیه آمده است و خوانده‌اند: «الشَّمسُ تَجرِی لاَ مُستَقَرَّ لَهَا»؛ «خورشید حرکت می‌کند و هیچ گاه ساکن نمی‌شود»، ولی معنای اوّلی هم سرانجام به این معنا برمی گردد و امّا اینکه بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر جریان است؛ زیرا جریان دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد» (طباطبائی، 1417ق.، ج17: 89).

11ـ1ـ3) بادها

علاّمه در *المیزان* در چندین مورد پیرامون باد، کارکرد آن و فواید آن در زمین بحث کرده است. علاّمه معتقد است که آیاتی مانند ﴿**وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ...**﴾ (الحجر/ 22)؛ ﴿**...وَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْزُونٍ**﴾ (الحجر/ 19)؛ ﴿**وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا**﴾ (النّبأ/ 7) از حقایقی خبر داده‌اند که در روزهای نزول *قرآن* در هیچ جای دنیا اثری از آن حقایق علمی وجود نداشته است و بعد از چهارده

قرن و بعد از بحث‌های علمی طولانی بشر موفّق به کشف آنها شده است (ر.ک؛ طباطائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱: ۶۵). علاّمه ذیل آیهٔ ۲۲ سورهٔ حجر که می‌فرماید: ﴿**وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ**﴾ می‌نویسد: «امروزه در مباحث گیاهشناسی مسلّم شده که مسألهٔ نر و مادگی در تمام گیاهان هست و بادها در وزش خود ذرّاتی از گردهٔ گل گیاه نر را به گیاه ماده منتقل می‌کند و آن را بارور می‌سازد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۲: ۱۴۶).

علاّمه پیرامون تشریح جریان باد و فواید و آثار آن می‌نویسد: «منظور از تصریف بادها در آیهٔ ﴿**وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ**﴾ (البقره/ ۱۶۴) این است که بادها را به وسیلهٔ عواملی طبیعی از این طرف به آن طرف بگرداند. مهم ترین آن عوامل این است که اشعّهٔ نور که از چشمهٔ نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا به خاطر سرعت بسیار، تولید حرارت می‌کند در نتیجه، هوا به خاطر حرارت، حجم آن زیادتر و وزنش کمتر می‌شود و نمی‌تواند هوای سردی را که بالای آن و یا مجاور آن قرار دارد، به دوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده، به شدّت آن را کنار می‌زند و هوای گرم قهراً بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت درمی‌آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می‌گذاریم. نتایج این جریان که دو جور هوا برخلاف مسیر یکدیگر دارد، بسیار است که یکی از آنها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع آلودگی هوا و عفونت‌هایی است که داخل هوا می‌شود و سوم انتقال ابرهای آبستن از اینجا به آنجاست و دیگر فواید...» (همان، ج۱: ۴۰۳ و نیز، ر.ک؛ همان، ج۱۸: ۱۵۶).

۲ـ۳) جغرافیای تاریخی (Historical Geography)

جغرافیای تاریخی از فروع جغرافیای طبیعی یا جغرافی بشری نیست و آن جغرافی گذشتگان همراه با جوانب طبیعی و بشری است؛ یعنی جغرافیای تاریخی در مطالعات خود تنها محدود به شرایط طبیعی نیست، بلکه به مطالعهٔ فعّالیّت‌های بشری نیز می‌پردازد. به طور کلّی، جغرافیای تاریخی، از فروع جغرافیای طبیعی است و جغرافیای بشری را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا آن مطالعهٔ کامل جغرافی طبیعی و بشری است، ولی آن متعلّق به گذشته است و به همین دلیل، نام تاریخ را

روی آن گذاشته‌اند (ر.ک؛ محمود محمّدین، بی‌تا: ۵۵). بیشترین کارکرد این علم، در بررسی قصّه‌های *قرآن* است.

قرآن در آیات متعدّد به سیر و سیاحت در زمین تأکید کرده است (مثلاً؛ آل‌عمران/ ۱۳۷، النّحل/ ۳۶، الأنعام/ ۱۱، النّمل/ ۶۹، العنکبوت/ ۲۰، الرّوم/ ۹ و ۴۲، یوسف/ ۱۰۹، الحج/ ۴۶، فاطر/ ۴۴، غافر/ ۲۱ و ۸۲ و محمّد/ ۱۰). مسلّماً اگر مطالعهٔ تاریخ پیشینیان بدون شناخت زمان و مکان مورد توجّه *قرآن* بود، لزومی نداشت که به سیر و سیاحت در زمین فرمان دهد. طبیعی است که لازمهٔ سیر و سیاحت تاریخی در زمین، شناخت جغرافیای تاریخی است. از آنجا که مناطق مختلف تاریخی به مرور زمان دچار دگرگونی‌های فراوان گردیده، حتّی بسیاری از آثار باستانی پیامبران و تمدّن‌هایی را که به وجود آورده‌اند، در زیر خاک پنهان شده‌اند و یا اسامی آنها تغییر یافته است، لازم است که با استفاده از کتاب جغرافیایی قدیم و نیز کشفیّات باستان شناسان برای شناخت جغرافیای تاریخی *قرآن* کمک گیریم. اهمیّت شناخت جغرافیای تاریخی وقتی روشن می‌شود که بدانیم در گذشته به علّت عدم شناخت جغرافیای تاریخی *قرآن*، مفسّران و مورّخان اماکن گوناگونی را برای هر یک از قصص *قرآن* ذکر کرده‌اند، چنان‌که برای محلّ فرود کشتی نوح و غار اصحاب کهف نقاط مختلفی را نقل کرده اند که بعضی از آنها با آیات قرآنی منطبق نیست و باید محققّان تاریخ، تحقیقات جغرافیایی در باب آنها انجام دهند(ر.ک؛ بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۰: ۷ـ۶).

علاّمه طباطبائی نیز در چندین مورد، ذیل قصص *قرآن* مباحثی مربوط به جغرافیای تاریخی بیان کرده است، هرچند اشاره‌ای به اصطلاحِ «جغرافیای تاریخی» نکرده است. اینجا به ذکر ۱۱مورد از این مباحث در تفسیر *المیزان* پرداخته می‌شود.

۱ـ۲ـ۳) ذوالقرنین

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا...**﴾ (الکهف/ ۸۶) می‌گوید: «مراد از مغرب آفتاب، آخر معمورهٔ آن روز از ناحیهٔ غرب است، به دلیل اینکه می‌فرماید: ﴿**وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا**﴾. مفسّران گفته‌اند که منظور از «عَینٍ حَمِئَة»،

چشمه ای دارای گِلِ سیاه، یعنی لجن است، چون حماة به معنای آن است و مقصود از عین، دریا است، چون بسیار می‌شود که این کلمه به دریا هم اطلاق می‌گردد و مقصود از اینکه فرمود «آفتاب را یافت که در دریایی لجن‌دار غروب می‌کرد»، این است که به ساحل دریایی رسید که دیگر ماورای آن خشکی امید نمی‌رفت و چنین به نظر می‌رسید که آفتاب در دریا غروب می‌کند، چون انتهای افق بر دریا منطبق است. بعضی هم گفته‌اند چنین چشمهٔ لجن‌داری با دریای محیط، یعنی اقیانوس غربی که جزایر خالدات در آن است، منطبق است و جزایر مذکور همان جزایری است که در هیأت و جغرافیای قدیم مبداء طول به شمار می‌رفت و بعدها غرق شده است و فعلاً اثری از آنها نمانده است. جملهٔ «فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ» به صورت «عَینٍ حَامِیَة» یعنی حارّه (گرم) نیز قرائت شده که در این صورت دریای حار با قسمت استوایی اقیانوس کبیر که مجاور آفریقاست، منطبق می‌گردد و بعید نیست که ذوالقرنین در رحلت غربی خود به سواحل آفریقا رسیده باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۳۶۱ـ۳۶۰).

علاّمه پیرامون «سدّ ذوالقرین» می‌گوید: «مورّخان و ارباب تفسیر در این باره سخنانی بر حسب اختلاف نظریّهٔ خود در تطبیق داستان دارند:

الف) بعضی گفته اند: سدّ مذکور در *قرآن* همان دیوار چین است. آن دیوار طولانی میان چین و مغولستان حایل شده است و یکی از پادشاهان چین به نام «شین هوانک تی» آن را بنا نهاده تا جلو هجوم‌های مغول را به چین بگیرد. طول این دیوار سه هزار کیلومتر، عرض آن ۹ متر و ارتفاع آن پانزده متر است که همه با سنگ چیده شده است و در سال ۲۶۴ قبل از میلاد شروع و پس از ده و یا بیست سال خاتمه یافته است. پس ذوالقرنین همین پادشاه بوده است. علاّمه در نقد این نظر می‌گوید این مورّخان توجّه نکرده‌اند که اوصاف و مشخّصاتی که *قرآن* برای ذوالقرنین ذکر کرده است و سدّی که *قرآن* بنای آن را بدو نسبت داده، با این پادشاه و این دیوار چین تطبیق نمی‌کند، چون در بارهٔ این پادشاه نیامده که به مغرب اقصی سفر کرده باشد و سدّی که *قرآن* ذکر کرده، میان دو کوه واقع شده است و در آن قطعه‌های آهن و قَطر یعنی مِسِ مُذاب به کار رفته بود و دیوار بزرگ چین که سه هزار کیلومتر است، از کوه و زمین همین طور هر دو می گذرد و میان دو کوه

واقع نشده است و دیوار چین با سنگ ساخته شده است و در آن آهن و قطری به کاری نرفته است» (همان، ج۱۳: ۳۸۲ـ ۳۸۱).

۲ـ۲ـ۳) مجمع‌البحرین

علاّمه می‌گوید در مورد این که مجمع‌البحرین کجاست نظر برخی مفسّران این است که منتهی‌إلیه دریای روم (مدیترانه) از ناحیهٔ شرقی و منتهی‌إلیه خلیج فارس از ناحیهٔ غربی است. علاّمه به موجب این گفتهٔ مفسّران نتیجه می‌گیرد که مقصود از مجمع‌البحرین، آن قسمت از زمین است که به یک اعتبار، در آخر شرقی مدیترانه و به اعتبار دیگر، در آخر غربی خلیج فارس قرار دارد و به نوعی مجاز، آن را محلّ اجتماع دو دریا خوانده‌اند (ر.ک؛ همان: ۳۳۹).

۳ـ۲ـ۳) روم و اَدنی‌الأرض

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الْأَرْضِ...**﴾ (الرّوم/۳ـ۲) می‌گوید: «کلمهٔ «روم» نام اقوامی از انسان‌هاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی می‌کنند. این اقوام در آن ایّام امپراطوری وسیع و بزرگی تشکیل داده بودند، به طوری‌که دامنهٔ آن تا حدود شامات توسعه یافته بود. در ایّام نزول این سوره، جنگی بین این امپراطوری و امپراطوری ایران در سرزمینی میان شام و حجاز درگرفت و روم از ایران شکست خورد و ظاهراً مراد از کلمهٔ «أرض» سرزمین حجاز و مراد از ﴿**أَدْنَی الْأَرْضِ**﴾ نزدیکی‌های این سرزمین است و الف و لام در کلمهٔ «الأرض» الف و لام عهد است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۵۵). ناگفته نماندکه اخیراً با رشد و شکوفایی مطالعات جغرافیایی ثابت شد که﴿**أَدْنَی الْأَرْضِ**﴾ به معنای زمینی است که از نظر جغرافیایی پست‌ترین نقطهٔ روی زمین است؛ یعنی جنگ ایران و روم در کنار بحرالمیّت درگرفته، این مکان گودترین جای کُرهٔ زمین یا حتّی گودتر از همهٔ دریاها و اقیانوس‌هاست» (ر.ک؛ طباطبائی امین، ۱۳۹۱: ۸۰).

۴ـ۲ـ۳) سرزمین یأجوج و مأجوج

علاّمه پیرامون اینکه سرزمین یأجوج و مأجوج کجا بوده، می‌نویسد: «تاریخ آن روز جهان هم اتّفاق دارد، بر اینکه ناحیهٔ شمال شرقی از آسیا که ناحیهٔ احداب و بلندی‌های شمال چین باشد، موطن و محلّ زندگی امّتی بسیار بزرگ و وحشی بوده است. امّتی که مدام رو به زیادی نهاده، جمعیّت ایشان فشرده‌تر می‌شد. این امّت همواره بر امّت‌های مجاور خود مانند چین حمله می‌بردند و چه بسا در همانجا زاد و ولد کرده، به سوی بلاد آسیای میانه و خاورمیانه سرازیر می شدند و چه بسا که در این کوه‌ها به شمال اروپا نیز رخنه می‌کردند. بعضی از ایشان طایفه‌هایی بودند که در همان سرزمین‌هایی که غارت کردند، سکونت نموده، متوطّن می‌شدند که اغلب سکنهٔ اروپای شمالی از آنهایند و در آنجا تمدّنی به وجود آوردند و به زراعت و صنعت می‌پرداختند و بعضی دیگر برگشته به همان غارتگری خود ادامه می‌دادند. بعضی از مورّخان گفته‌اند که یأجوج و مأجوج امّت‌هایی بوده‌اند که در قسمت شمالی آسیا از تبّت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیهٔ غرب تا بلاد ترکستان زندگی می‌کردند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۳: ۳۸۱ـ۳۸۰).

۵ـ۲ـ۳) سرزمین مقدّس

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ...**﴾ (المائده/ ۲۱) می‌نویسد: «در این آیه، خدای سبحان سرزمین مورد نظر خود را به قداست، توصیف کرده است و مفسّران مقدّس بودن آن سرزمین را تفسیر کرده‌اند به سرزمینی که به خاطر سکونت انبیاء و مؤمنان در آن مطهّر از شرک است. در *قرآن کریم* چیزی که این کلمه را تفسیر کند و به ما بفهماند چرا آن سرزمین مقدّس است، وجود ندارد. آنچه که ممکن است در این باب مورد استفاده قرار گیرد، آیهٔ شریفهٔ ﴿**إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ...**﴾ (الإسراء/ ۱)، و آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَكْنَا فِیهَا....**﴾ (الأعراف/۱۳۷) است که هر دو آیه پیرامون مسجد اقصی است و آن را سرزمین مبارک معرّفی کرده است و معلوم است که مبارک بودن آن جز برای این نبوده که خدای عزّ و جلّ خیر کثیر در آن سرزمین قرار داده بود و منظور از خیر کثیر جز اقامهٔ دین و از بین بردن قذارت شرک نمی‌تواند باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۵:

۲۸۸). علاّمه در جای دیگر می‌گوید: «مقصود از زمینی که مأمور شـدند در آنجـا سـکونت نماینـد، سرزمین مقدّسی است که به حکم آیهٔ شریفهٔ ﴿**ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَـةَ الَّتِی کَتَبَ اللّـهُ لَکُـمْ**﴾ (المائده/ ۲۱) و آیاتی دیگر، خداوند برای آنان مقدّر فرموده بود. هم‌چنان که از سیاق برمی‌آیـد کـه مراد از کلمهٔ «أرض» در آیـهٔ قبلـی، مطلـق روی زمـین و یـا خصـوص سـرزمین مصـر مـی‌باشـد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۲۱۹).

۶ـ۲ـ۳) چگونگی سرزمین عاد

علاّمه در مورد اینکه سرزمین عاد چه ویژگی‌هایی داشته، می‌گوید: «بعضی از مفسّران گفته‌انـد عذاب زیر و رو شـدن مربـوط بـه سـرزمین آن قـوم و مـردم حاضـر در آن سـرزمین بـوده اسـت و سنگباران شدن مربوط به مردمی از آن قوم بوده که آن روز در سرزمین خود حاضر نبودنـد. بعضـی دیگر گفته‌اند باران سنگ نیز در همان قریه بوده است و در همان لحظه‌ای بوده که جبرئیل قریـه را بلند کرده تا پشت رو به زمین بزند. بعضی دیگر گفته‌اند سنگباران در همان قریه واقع شده، امّا بعـد از زیر و رو شدن، تا تشدیدی در عذاب آنان باشد. لیکن به نظر ما، همهٔ ایـن اقـوال، تحکّـم (بـدون دلیل سخن گفتن) است؛ زیرا در عبارت آیات قرآنی دلیلی بر هیچ یک از آنهـا وجـود نـدارد. از آیـهٔ شریفهٔ ﴿**فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ مُشْرِقِینَ**﴾ (الحجر/ ۷۳) برمی‌آید که غیر از خسف و غیر از سـنگباران شدن، عذاب صیحه نیز بر آنان نازل شده، حال وضع چگونه بوده است و چرا سه جور عذاب بر آنـان نازل شده، با اینکه برای نابودیشان یکی از آنها کافی بـوده اسـت، ولـی بـر حسـب تئـوری و فـرض می‌توان احتمال داد که در نزدیکی آن سرزمین کوهی بلند بوده که آتشفشان شـده اسـت و در اثـر انفجارش صدایی مهیب برخاسته است و در اثر شدّت فوران، سنگ‌ها بر سر قریه باریدن گرفته است و زلزلـهٔ بسـیار مهیبـی رخ داده کـه زمـین زیـر و رو شـده اسـت» (طباطبـائی، ۱۴۱۷ق.، ج۱۰: ۳۴۳ـ۳۴۴).

۷ـ۲ـ۳) مراد از ﴿إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ﴾

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ**﴾ (الفجر/ ۸ـ۷) مـی‌گویـد: «ظاهر دو آیه مورد بحث این است که «اِرَم» نام شهری برای قـوم عـاد بـوده اسـت؛ شـهری آبـاد و بی‌نظیر و دارای قصرهای بلند و ستون‌های کشیده که در زمان نزول این آیـات اثـری از آنـان بـاقی نمانده بود و آثار آنها به کلّی از بین رفته بود و هیچ دسترسی بر جزئیّات تاریخ آنها نمانده بود. البتّه ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه ها آمده باشد، ولـی مـدرک قابـل اعتمـادی نـدارد، تنهـا خاطرهٔ قابل اعتمادی که از آنها بر جای مانده، همین مقداری است که *قرآن کریم* نقل کرده است و به طور اجمال می‌فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح بودند و در احقاف زندگی مـی‌کردنـد و مردمـی درشت هیکل و نیرومند و در عهد خود از سـایر اقـوام متمـدّن‌تـر بودنـد، شـهرهایی آبـاد و خـرّم و زمین‌هایی حاصل‌خیز و باغ‌هایی از خرّما و انواع زراعـت‌هـا داشـتند و در بـین اقـوام دیگـر، مقـامی ارجمند داشتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج۲۰: ۲۸۰).

۸ـ۲ـ۳) سرزمین احقاف

علاّمه می‌گوید: «کلمهٔ «احقاف» نام سرزمینی است که قوم عاد در آن زندگی می‌کرده‌اند. آنچه یقین به نظر می‌رسد، این است که این سرزمین در جنوب جزیرةالعرب بوده، ولی امروز هـیچ اثـری از آن قوم در آن باقی نمانده است. اینکه در چه نقطه از جنوب واقع بـوده، اخـتلاف هسـت. بعضـی گفته‌اند در بیابانی بوده بین عمان و مهرة. بعضی گفته‌اند ریگزاری است که بین عمـان و حضـرموت واقع شده است. بعضی دیگر گفته‌اند ماسه‌های لب دریای قریه شجره است و شجره محلّی اسـت در سرزمین یمن و بعضی...» (همان، ج۱۸: ۲۱۰).

۹ـ۲ـ۳) سرزمین عاد، قوم هود

علاّمه می‌گوید: «قوم عاد مردمی عرب از انسان‌های ماقبل تاریخ بوده‌انـد. ایـن اقـوام در جزیـره زندگی می‌کرده‌اند و آن‌چنان منقرض شده‌اند که نه خبری از آنها بـاقی مانـده اسـت و نـه اثـری، و

تاریخ از زندگی آنان جز قصّه هایی که اطمینانی به آنها نیست، ضبط نکرده است و در *تورات* موجود نیز نامی از آن قوم برده نشده است و آنچه *قرآن کریم* از سرگذشت این قوم آورده، چند کلمه است. یکی اینکه قوم عاد، مردمی بوده‌اند که در «احقاف» زندگی می کردند و احقاف، بیابانی بوده بین عمان و سرزمین مهره (واقع در یمن و بعضی گفته اند: بیابان شنزار ساحلی بوده بین عمان و حضرموت و مجاور سرزمین ساحلی شجر. ضحّاک نیز گفته: احقاف نام کوهی است در شام. از آیۀ ۲۰ سورۀ قمر، آیۀ ۷ سورۀ الحاقّه استفاده می شود که آنها مردمی بوده اند بلندقامت و از آیۀ ۶۹ سورۀ اعراف برمی آید که مردمی بوده اند بسیار فربه و درشت هیکل، و از آیۀ ۱۵ سوره سجده و آیۀ ۱۳۰ سورۀ شعراء برمی آید مردمی بوده اند سخت نیرومند و قهرمان و از آیات سورۀ شعراء و سوره‌هایی غیر آن برمی‌آید که این قوم برای خود تمدّنی داشته‌اند و مردمی مترقّی بوده‌اند، دارای شهرهایی آباد و سرزمینی حاصل‌خیز و پوشیده از باغ‌ها و نخلستان‌ها و زراعت‌ها بوده‌اند و در آن عصر مقامی برجسته داشته‌اند و در پیشرفتگی و عظمت تمدّن آنان همین بس که در سورۀ فجر دربارۀ آنان فرموده: ﴿أَ لَمْ تَرَ کَيْفَ فَعَلَ رَبُّکَ به عاد إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مثل ها فِی الْبِلادِ﴾ (الفجر/ ۷ـ۸) و این قوم به طور دوام، غرق در نعمت خدا و متنعّم به نعم او بودند تا اینکه وضع خود را تغییر دادند و مسلک بُت‌پرستی در بین ایشان ریشه دوانیده است و در هر مرحله‌ای برای خود بُتی به عنوان سرگرمی ساختند و در زیر زمین مخزن های آب درست کردند، به امید اینکه جاودانه خواهند بود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۳۰۸ـ۳۰۷).

۱۰ـ۲ـ۳) کوه جودی کجاست؟

علاّمه می گوید: «برخی گفته‌اند این کوه در دیار «بَکر» واقع شده که سرزمینی است در «موصل» و متّصل است به کوه های «ارمینیّه» که *تورات* آن کوه ها را جبال آرارات نامیده است. برخی گفته‌اند جودی کوهی است در جزیره‌ای که کشتی نوح بر روی آن قرار گرفت و این کوه در *تورات*، کوه آرارات نامیده شده است. صاحب کتاب «مراصد الإطّلاع» گفته که کلمۀ «جودیّ» ـــ با تشدید حرف یا ـ نام کوهی است مشرف بر جزیرۀ ابن‌عمر و این جزیره در شرق دجله از سرزمین‌های موصل واقع شده است» (همان: ۲۷۱). علاّمه در جای دیگر می‌گوید: «کلمۀ «جودی» به معنای مطلق کوه، زمین سنگی و سخت است، ولی بعضی گفته‌اند کلمۀ مذکور بر همۀ کوه‌های

دنیا اطلاق نمی شود، بلکه نام کوه معیّنی در سرزمین موصل است و این کوه معیّن در یک رشته‌جبالی واقع شده که آخرش به سرزمین «ارمینیّه» منتهی می‌شود که به سلسله‌جبال «آرارات» معروف است» (همان: ۲۳۰).

۱۱ـ۲ـ۳) موقعیّت جغرافیایی غار اصحاب کهف

علاّمه ذیل آیهٔ ﴿**وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا**﴾ (الکهف/ ۱۸ـ۱۷)، بحث مفصّلی راجع به دهانهٔ غار اصحاب کهف و نیز نقد دیدگاه‌های مفسّران پیش کشیده است که خلاصهٔ آن چنین است: «خدای سبحان با این بیان کوتاه، چند معنا را فهمانده است. اوّلاً غار اصحاب کهف در جهت شرقی و غربی نبوده که از شعاع آفتاب فقط یک وعده، صبح و یا بعد از ظهر، استفاده شود، بلکه ساختمان غار، قطبی بوده است؛ یعنی درب غار به طرف قطب جنوبی بوده است که در این صورت هم هنگام طلوع و هم هنگام غروب آفتاب، شعاع آفتاب به داخل آن می‌تابیده است. ثانیاً آفتاب به خود اصحاب کهف نمی‌تابیده است، چون از دَرِ غار دور بودند و در فضای وسیع غار قرار داشتند. بدین وسیله، خداوند ایشان را از حرارت آفتاب، دگرگون شدن رنگ و رویشان و پوسیده شدن لباس‌هایشان حفظ فرموده است. ثالثاً اصحاب کهف در خواب خود راحت بوده‌اند؛ زیرا هوای خوابگاه ایشان حبس نبوده، بلکه همواره در فضای غار از طرف شرق و غرب در جریان بوده است و اصحاب غار هم در گذرگاه این گردش هوا قرار داشته‌اند و بعید نیست که از نکره آمدن «فجوة» نیز این یعنی دور بودن از شعاع آفتاب استفاده و گفته شود که نکره بودن «فجوة» دلیل بر این است که چیزی در کلام حذف شده است و تقدیرش این بوده: «وَ هُم فِی فَجوَةٍ مِنهُ لاَ یُصِیبَهُم فِیهِ شُعَاعِهَا» » (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۲۵۵ـ۲۵۴).

علامّه در ادامه به نقد دیدگاه برخی از مفسّران مانند طبرسی، فخر رازی و آلوسی مـی‌پـردازد و می‌گوید: «این افراد گفته‌اند که درب غار روبه‌روی قطب شمال بوده که هـم جهـت بـا سـتاره‌هـای بنات‌النّعش است و قهراً دست راست آن به طرف مغرب نگاه می‌کند و شعاع آفتاب در هنگام طلـوع آن بدانجا می‌افتد و طرف چپش به مشرق نگاه می‌کند و آفتاب در هنگام غروب خود بدانجا می‌تابد. البتّه این در صورتی صحیح است که مقصود از طرف راست و چپ غار، راسـت و چـپ بـرای کسـی باشد که می خواهد وارد آن شود، نه کسی که در داخل آن نشسته است. معمـول در اعتبـار چـپ و راست در خصوص غار، خانه، خیمه و هر چیز دیگری که دارای درب اسـت، ایـن اسـت کـه چـپ و راست شخصی را که از آن بیرون می‌شود، در نظر بگیرند نه شخصی که وارد آن می‌شود؛ زیرا اوّلین احساسی که انسان نسبت به احتیاج اعتبار جهات دارد، احتیاج خودش به این جهات است، آنچه که بالای سرش قرار دارد بالا، و آنچه پایین پایش است پایین، آنچه پیش رویش قرار دارد، جلـو، آنچـه پشت سرش است، عقب ، آنچه در سمت قوی تر بـدنش، یعنـی سـمت راسـت او قـرار دارد، یمـین (راست) و آنچه در طرف مخالف آن قرار گرفته، یسار (چپ) نامیده شده است. بعد از ایـن احسـاس، اگر احتیاج پیدا کرد به اینکه جهات مذکور را در چیز دیگری اعتبار نماید و تعیین کند، خـودش را جای آن چیز قرار داده، آنچه از اطراف آن چیز با اطراف خودش منطبق می شود، همان را جهت آن می نامد؛ مثلاً جلو و نمای آن چیز را با روی خود منطبق کرده، پشت خود را پشـت آن، راسـتش را راست آن و چپش را چپ آن اعتبار می کند و چون روی خانه و نمای خیمه و هر چیـزی کـه درب دارد، همان طرفی است که درب در آن طرف قرار گرفته است. قهراً دست چپ و راسـت خانـه هـم چپ و راست کسی خواهد بود که از خانه بیرون می‌آید، نه کسی که داخل می‌شـود. بنـابراین، غـار اصحاب کهف با آن توصیفی که *قرآن کریم* از وضع جغرافیایی آن کرده، جنوبی خواهد بـود؛ یعنـی دَرِ غار به طرف قطب جنوب بوده است، نه آن طور که مفسّران گفته‌اند» (همان: ۲۵۶ـ۲۵۵).

نتیجه‌گیری

از این تحقیق یافته‌هایی زیر حاصل شده است:

۱ـ نمی‌توان رویکرد *قرآن* نسبت به عوامل جغرافیایی را نادیده انگاشت. آیات *قرآن کریم* به عوامل جغرافیایی توجّه خاص دارد و این عوامل را گاهی به شکل روشن، گاه نیمه‌روشن، و گاه نیز به شکل مبهم مطرح کرده است.

۲ـ علاّمه طباطبائی در موارد متعدّد از علم جغرافیا جهت تفسیر آیات بهره گرفته است.

۳ـ ایشان شش معیار جهت استفاده از مباحث جغرافیایی دارند: الف) هماهنگی مطلب علمی با سیاق آیه. ب) هماهنگی مطلب علمی با معنای لغوی کلمات *قرآن*. ج) هماهنگی مطلب علمی با ظاهر آیه. د) هماهنگی مطلب علمی با معنای کنایی یا صریح آیه. هـ) توجّه به اختلاف قرائت در استفاده از مطالب علمی و نیز) استفاده از تفسیر *قرآن* به *قرآن* در استفاده از مطالب علمی.

۴ـ علاّمه در برخی موارد به طور ضمنی، برای تفسیر آیات از مطالب علمی استفاده کرده است و در برخی موارد نیز بعد از مباحث تفسیر در بحثی مجزّا به مطالب علمی اشاره کرده است.

۵ـ علاّمه طباطبائی در تفسیر آیات بی‌شماری از *قرآن کریم*، از علم جغرافیا مدد جسته است. ایشان گاه در شاخهٔ جغرافیای طبیعی (مباحثی چون قبله‌یابی، شب و روز، زمین‌شناسی و ...) و گاه در شاخهٔ جغرافیای تاریخی (ذوالقرنین، سرزمین مقدّس، ویژگی سرزمین قوم عاد، وضعیّت جغرافیایی غار اصحاب کهف) وارد این حوزهٔ علمی شده است.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

احمدی، حبیب‌الله. (۱۳۸۱). ***پژوهشی درعلوم قرآن***. چاپ چهارم. قم: فاطیما.

احمدیان، محمّدعلی. (۱۳۷۶). «جغرافیای تاریخی چیست؟». ***مجلّهٔ علوم انسانی دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد***. ش ۳ و ۴. ۱۳۷۶ش.

بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم. (۱۳۸۰). ***باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن***. چاپ سوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جودة حسنین، جودة و فتحی محمّد أبوعیانة. (بی‌تا). ***قواعد الجغرافیا العامة الطبیعیّة و البشریّة***. بی‌جا: دار المعرفة الجامعیّة.

خلف‌الله، محمّد احمد. (۱۹۹۹م.). ***الفنّ القصصی فی القرآن***. الطبعة الرّابعة. بیروت: الإنتشار العربی.

رجبی، محمود. (۱۳۸۳). ***روش تفسیر قرآن***. چاپ اوّل. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

رشیدرضا، محمّد بن علی. (۱۹۹۰م.). ***تفسیر المنار***. مصر: الهیئة المصریّة العامّة للکتاب.

سیوطی، جلال‌الدّین. (۱۴۲۱ق.). ***الإتقان فی علوم القرآن***. چاپ دوم. بیروت: دار الکتاب العربی.

صادقی تهرانی، محمّد. (۱۳۶۵). ***الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن***. چاپ دوم. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.

طباطبائی امین، طاهره سادات. (۱۳۹۱). «آراء مختلفة حول نظرة القرآن الکریم للعوامل الجغرافیّة فی القصص». ***مجلّة العلوم الإنسانیّة الدّولیّة***. دانشگاه تربیت مدرّس تهران. ش ۱۹.

طباطبائی، سیّد محمّدحسین. (۱۴۱۷ق.). ***المیزان فی تفسیر القرآن***. قم: چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***. تحقیق و مقدّمهٔ محمّدجواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

علوی مهر، حسین. (۱۳۸۴). ***آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسّران***. چاپ اوّل. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

کورانی، علی. (۱۳۸۸). ***عصر ظهور***. ترجمهٔ مهدی حقّی. چاپ پانزدهم. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

محمود محمّدین، محمّد و طه عثمان‌الفرّاء. (۱۴۱۹ق.). ***المدخل إلی علم الجغرافیا والبیئة***. الطبعة الرّابعة. بی‌جا: دار المرّیخ.

مدرّسی، سیّد محمّدتقی. (۱۴۱۹ق.). ***من هُدَی القرآن***. چاپ اوّل. تهران: دار محبّی الحسین.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). ***تفسیر نمونه***. چاپ اوّل. تهران: دار الکتب الإسلامیّه.

نفیسی، شادی. (۱۳۷۹). ***عقل‌گرایی در تفاسیر قرن چهاردهم***. چاپ اوّل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

Encyclopedia Britannica. (1961). Vol. 5. p. 61.